

## چکیده‌ای از متن ۳ سخنرانی خواندنی درباره گسترش عدالت آموزشی در ایران

# چرا عدالت آموزشی قربانی نشده است

## آموزش همگانی امتیاز نیست حق است

ناصر فکوهی |

۱ بحران آموزش در حال حاضر در چند حوزه وجود دارد که به نظر من باید با آنها پیش از این که حادث شود، برخورد جدی کرد. این بدین معنی نیست که ما در حال حاضر وضع مناسبی داریم، ولی به‌هر حال از هر زمانی که با این بحران مقابله شود تا حدی می‌توانیم امیدوار باشیم که به طرف یک سیستم کاملا آسیب‌زده پیش نرویم. این بحران‌ها که قبلا هم از آن صحبت شده، به نظر من در ۲ حوزه از باقی حوزه‌ها وضع وخیم‌تری دارد و آن ۲ حوزه، حوزه‌های بهداشت و آموزش است؛ حوزه‌هایی که به نیازها و حقوق قانونی شهروندان کشور مربوط می‌شود. طبق سندی که بر اساس آن سازمان‌دهی اجتماعی انجام گرفته است، یعنی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حق سلامت و حق آموزش جزو حقوق شهروندان ایرانی است؛ ما در این جا با یک امتیاز سرسروکار نداریم. اگر قدرتی به هر دلیلی، حقوقی را که برای شهروندان بر طبق قانون تصویب شده، نتواند اجرا و تأمین کند، چیزی که زیر سؤال می‌رود، مشروعیت قدرت سیاسی است. در چندین مورد این حقوق به دلیل سیاست‌های سرمایه‌داری نئولیبرال متأخر مالی که سال‌هاست در ایران شروع شده و تنها به سال‌های اخیر محدود نمی‌شود، تضعیف شده است. شروع این روند با دولت موسوم به سازندگی با ورود پول‌های بسیار گسترده به سیستم اقتصادی ایران شروع شد و از آن به بعد هم به‌رغم تمام اختلافات به ظاهر حد در میان سیاستمداران، سیاست اصلی که در حوزه اقتصادی در ایران حاکم بوده است، سیاست سرمایه‌داری نئولیبرالی مالی متأخر بوده است که الگوی خود را مستقیماً از نهادهای آمریکایی می‌کند.

۲ اتفاقی که در ایران در نهادهای اساسی زندگی ما، یعنی سیستم آموزش و سیستم بهداشت، مسکن، اشتغال، اوقات فراغت و خدمات شهری در حال وقوع است، به دلیل سیاست‌های پیوسته‌ای است که از دوران پس از جنگ تا امروز ادامه داشته است. در واقع همان سیاستمداران، همان اقتصاددانان در حال پیاده‌ساختن الگویی هستند که در این کشور علیه‌اش انقلاب شده است. ما در حال تقلید از الگوهای سیستمی در دنیا هستیم که آمریکایی است و ورشکستگی‌اش نه در این جا، بلکه در سطح بین‌المللی اعلام شده است. ورشکستگی سیستم تأمین اجتماعی، سیستم تأمین مالی و سیستم آموزشی در آمریکا نمونه کوچکتش که انگلستان است، سالیان سال از آن به اطلاع شده است. نابرابری که امروزه هرچه بیشتر از آن صحبت می‌شود نتیجه همین سیستم بوده است. کتاب پیکتی (Piketty) هم که آن قدر سروصدا کرد، دلایلش این است که هرگز جوامع غربی پیشرفته چنین حدی از نابرابری در درون خود ندیده و چنین چیزی را تجربه نکرده بودند، این که کسی در فقر زندگی کند و در کنارش کسی در خیابان بخوابد، یک «فونم» جهان سومی بوده، اما امروز پدیده‌ای است که در شهرهای بزرگ دنیا، نیویورک، پاریس، لندن و رم قابل رؤیت است؛ به همین جهت است که این کتاب چنین موفقیتی پیدا کرد؛ چرا که دست روی نقطه حساسی گذاشته، نه لزوماً به این دلیل که حرف خیلی خاصی زده باشد.

۳ مسلم است که اگر شما بخواهید یک ملت بی‌سواد داشته باشید که درون آن ۱۰ نفر پاسواد باشند و آنها همه برنده جایزه نوبل باشند، می‌توانید برای آن برنامه‌ریزی کنید و این اتفاقی است که در سیستم آموزشی آمریکا می‌افتد، ولی آیا تمام قرن نوزدهم و بیستم به این همه افرادی که در آن قربانی شدند و ایندولوژی‌هایی که سعی کردند سیستم‌های انسانی را روی کار بیاورند، با این هدف انجام گرفت که ما به چنین چیزی برسیم؟ سلسله مراتب این قدر در ذهن ما قوی شود که مسأله روشنفکران ما این باشد که جزو ۱۰۰ مرد اول جهان هستند یا ۱۰۰۰ نفر از آخر جهان، آیا در ۱۰ هجده بزرگ جهان، این افراد هم هست یا نه؟ آیا در فلان مسابقه برنده جایزه شده‌ایم یا نه؟ این تفکر نخبه‌گرایانه لوح سقوط اخلاقی و ذهنی است.

۴ در یک سیستم اجتماعی مهم نیست که ما نخبه داشته باشیم، در سیستم اجتماعی مهم این است که میانگینی که داریم، چیست. این میانگین است که اهمیت دارد، حتی به نظر من سطح پایین جامعه مهم است. در سیستم فرهنگی، سطح سواد پایین‌ترین آدم‌هایی که در آن سیستم هستند، مهم است. برای این که ما یک سیستم را به لحاظ دموکراتیک بودن، بسنجیم سراغ میزان آسایش یک‌صد نفر چند ثروتمند آن نمی‌رویم، بلکه سراغ بدبخت‌ترین و مغفوک‌ترین آدم‌ها در آن سیستم می‌رویم تا ببینیم چقدر آزاد هستند؛ یعنی کوچکترین گروه ممکن. این گروه از آزادی برخوردار بودند، می‌توانیم بگوییم با یک دموکراسی پیشرفته روبه‌رو هستیم. دموکراسی فقط یک معنا دارد؛ دموکراسی اقلیت‌ها. آزادی فقط یک معنا دارد؛ آزادی اقلیت‌ها. آزادی کسانی که از حق آزادی محروم بوده و هستند.

۵ به «بورديو» و اصطلاح و مفهوم معروف او از جاع می‌دهم، این دو اصطلاح عبارت است از دست راست دولت و دست چپ دولت. او معتقد است که سیستم دولت مدرن، سیستمی است که دولت در آن یک دست راست و یک دست چپ دارد. دست راست دولت به نظر بورديو، همه جنبه‌های زور، خشونت، اجبار و الزام را در بر می‌گیرد؛ این بخش از دولت در نهادهایی دیده می‌شود که عهده‌دار چنین وظایفی هستند و بعضاً برای یک سیستم شهری ضروری اند؛ این می‌توان شهری میلیونی را بدون پلیس اداره کرده نمی‌شود کشور چندمیلیونی داشت که زندان نداشته باشد. البته این دست راست از نظر بورديو باید در بیشترین حد ممکن از طریق سیستم‌های شفاف‌کننده اجتماعی تحت کنترل باشد. ما امروز به این طرف سوق پیدا کرده‌ایم که فکر می‌کنیم خانه‌ها باید شفاف باشند. برای این که بدانیم در خانه‌ها چه می‌گذرد، احتیاج به تحلیل بالایی نیست؛ آنچه در بیرون جریان دارد، به‌صورت بدتری در خانه‌ها می‌گذرد. این مهم است که جایی که دست راست دولت قدرت را دارد، شفافیت مطلق باشد.

۶ اگر دست راست را بخش پدرسالارانه دولت بدانیم، دست چپ قدرت از نظر بورديو بخش محافظت‌کننده مادرانه است که آموزش در ذیل آن قرار دارد. این دولت است که باید آموزش عمومی را تأمین و برای زنان این امکان را فراهم کند که در عین حال که وارد جامعه می‌شوند و شروع به کار می‌کنند، بتوانند مادر هم باشند، نه این که زنان را از حق کار به بهانه مادر بودن محروم کند. در این عدالتی نیست. این بخش چپ دولت است که عهده‌دار اموری است که مربوط سرپرستی افراد می‌شود، از قبیل مدارس و بهداشت. اگر باز بخواهیم به مفهوم ماسروم بودن ذاتی قدرت برگردیم، رابطه مادر و فرزند تنها رابطه‌ای است که در آن مشروعیت قدرت بیش از جاهای دیگر دیده می‌شود؛ مادر است که در بسیاری از موارد اراده خود را به کودک تحمیل می‌کند و این کار را بر اساس ضرورت محافظت از فرزند می‌کند که به کارش مشروعیت می‌بخشد؛ بنابراین در این قسمت دولت نمی‌تواند از مسئولیت‌های خود شانه خالی کند.

۷ در ایران و در هیچ کشور دیگری مسأله مهم این نیست که چقدر مدرسه خصوصی یا بیمارستان خصوصی باز خواهد شد. می‌دانیم که چرا اینها در حال اجرا شدن است، مثل این است که شب بخواهیدیم و صبح بیدار شدیم و دیدیم تمام مغازه‌ها تبدیل به بانک شده است و انسیم این را مدرنیته گذاشتیم. این مدرنیته نیست، سیستمی است که توسط آن موفق شدیم در عرض

چند سال از ۷۰ میلیون جمعیت ایران، ۷۰ میلیون دلار بسازیم. ما از یک Névrose دلالتی، خودنمایی اجتماعی، نوکیسی، بی‌فرهنگی در خرج کردن و تحمیل پول حرکت کردیم به سمت یک Psychose، یعنی شبیه به آدم‌های روانی شدید که تمام دغدغه‌شان این است که چطور نشان بدهند که پول بیشتری دارند. شما یک جنس را در ایران به هر قیمتی که بخواهید، می‌توانید بخرید، مسأله این است که چقدر نوکیسه باشید...

در چنین سیستمی آیا باید تعجب کرد بهداشت به یک کالا تبدیل شود، جان آدم‌ها و سواد آنها به یک کالا تبدیل شود؟ در چنین سیستمی نام این امر را پیشرفت آموزشی می‌گذارند؛ اما این هزینه اجتماعی دارد که آن را مدارس دولتی باید پرداخت کنند که از کوچکترین امکانات بی‌بهره‌اند.

شهروند انجمن جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، درباره‌یشت‌ماه‌سال جاری نشست بر گزار کرد با عنوان عدالت آموزشی و مسأله گسترش مدارس خصوصی. در این نشست علمی که شرکت‌کنندگان آن، همگی از چهره‌های صاحب‌نظر در حوزه مسائل اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بودند، بر این مسأله تأکید شد که روند خصوصی سازی مدارس در ایران، شرایط باز تولید شکاف اقتصادی و نابرابری اجتماعی را فراهم آورده و این که دولت می‌کوشد از طریق افزایش بودجه وزارت آموزش و پرورش این نابرابری را کاهش دهد، یک خیال خام است، چرا که ساختار نهاد آموزش و پرورش در ایران، بوروکراتیک، کهنه و ناکارآمد است. ناصر فکوهی، حسین رافغر و محمد مالچو از سخنرانان صاحب‌سبک این نشست بودند که «شهروند» امروز به بهانه انتشار صفحات ویژه عدالت آموزشی، بخش‌هایی از سخنان آنها را نشر می‌کند. خواندن متن سخنان آنها را از دست ندهید.

## عدالت آموزشی را نباید از انواع عدالت تفکیک کرد

احسین رافغر |

۱ مسأله بی‌عدالتی آموزشی نمی‌تواند جدا از اشکال دیگر بی‌عدالتی در جامعه باشد. اگر فقط قرار باشد که مسأله آموزش عالی بررسی شود، باید مسائل دیگر مثل حقوقی که در قانون اساسی مورد تأکید قرار گرفته نیز بررسی شود تا مسأله و راه‌حل روشن شود. مسأله، بحث پولی شدن همه مناسبات اجتماعی و اقتصادی در جامعه ما است که یکی از اشکال آن آموزش است. واقعیت این است که با وجود هفدگذاری‌های اولیه که عدالت اجتماعی از اصلی‌ترین محورهای آن بوده، هر روز شاهد فاصله گرفتن بیشتر از این اهداف هستیم. این امر دلایل متعدد را شامل می‌شود، بی‌عدالتی آموزشی در تنها در آموزش و تنزل جایگاه پژوهش با معلم نباید جست‌وجو کرد، زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی آن و دلایل شکل‌گیری این پدیده را نمی‌شود نادیده گرفت. آیا چشم‌انداز روشنی در یک افق میان‌مدت یا حتی بلندمدت وجود دارد تا نشان دهد مسیری که طی می‌کنیم در آینده رو به بهبود است؟ آنچه هست، منجر شده شاهد فقر و نابرابری حداقل در دهه ۹۰ باشیم.

۲ بدون دانستن کارکردهای نظام اقتصادی نمی‌توان تحلیل درستی از روند آینده تحولات در کشور داشت. ویژگی مشخص اقتصاد ایران، آن چیزی است که از آن تحت عنوان سرمایه‌داری رفاقتی نام برده می‌شود که با ساختار جامعه عریانی و تقویت می‌شود.

۳ توزیع اعتبارات بانکی؛ یعنی درآمدهای نفتی کشور با اولویت نه بر اساس منطق اقتصادی، بلکه بر اساس روابط خویشاوندی و سیاسی صورت می‌گیرد.

۴ مسأله تخصیص انتصهارها و شبه‌انتصهارها؛ امتیازاتی که به افراد خاص داده می‌شود. این انتصهارها یکی از محل‌های توزیع نابرابر قدرت و ثروت در جامعه است که به‌صورت نظام‌مند در ساخت اقتصادی سیاسی ایران شکل می‌گیرد.

۵ دستکاری در نظام قیمت‌ها؛ به این صورت که با بالا و پایین کردن تعرفه‌ها و نرخ تعرفه کالاها در یک بازه زمانی کوتاه، پول‌های کلانی به جیب آدم‌های خاص می‌رود و این به زیان جامعه است و آن را به تعبیری دچار نوعی روان‌گسیختگی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی می‌کند.

۶ یکی دیگر از عواملی که منشأ ناکارآمدی اقتصاد و فرار مغزها در ایران بوده، نظام دستمزد ناعادلانه، نظامی که سرکوب می‌شود و موجب هنجارشکنی افراد و نقب زدن بر قواعد اخلاقی می‌شود. در چنین حالتی نمی‌توانیم پژوهش یا معلم را مقتصردانیم، بلکه این نظام اقتصادی ما است که مولد چنین افرادی می‌شود. این نابرابری‌ها خود منشأ نابرابری‌های بعدی است. نظام مالیاتی یکی از نهادهای موثر برای کارکرد سالم یک اقتصاد است. نظام مالیاتی یکی ناتوان و فرار مالیاتی در ایران موجب نابرابری‌ها می‌شود و اگر کسی که باید مالیات بپردازد، تخطی نکند، ما نظام آموزشی مطلوب می‌داشتیم.

۷ تنها محلی که می‌توان امید داشت که مانع انتقال نابرابری‌های نسلی شود، همین عدالت آموزشی است؛ یعنی امکان دسترسی همگانی به آموزش. اگر جوان فقیری نتواند از طریق مجاری آموزشی رشد کند و دچار محرومیت شود، نابرابری به وجود می‌آید و به دنبال آن شورش‌های شهری و اجتماعی به وقوع می‌پیوندد. در این شرایط مسیری‌های رشد سالم، آموزش و پرورش و آموزش عالی رایگان که از جمله وظایف دولت تلقی می‌شود، بسته می‌شود و مسیرهای دیگر باز می‌شود.

۸ در شرایطی که قانون وظایفی بر عهده دولت گذاشته که آموزش و پرورش رایگان و تأمین مسکن و اشتغال از جمله آنهاست- و تحقق پیدا نمی‌کند، نباید به خودزنی بیهوشیم، پژوهش و معلم نیز قربانی این شرایط است و خود قربانی‌کننده است. عوارض این ناکارآمدی فقط به اقتصاد و فرهنگ منتهی نمی‌شود، بلکه منجر به جرم و جرایم و... می‌شود؛ لازم نیست که مهم‌ترین آتش‌بزنند، امروزه مردم خود را آتش می‌زنند و این رشد اعتیاد، فقر، طلاق، فرار مغزها و خودکشی‌ها در جوانان کشور اشکال دیگر این آسیب‌هاست.

## غیر قانونی است، غیر قانونی است غیر قانونی است

### غیر قانونی است

محمد مالچو |

۱ باصدایی رسا باید گفت غیر قانونی است، غیر قانونی است، غیر قانونی است، بله، پروژه «کالایی سازی آموزش عمومی در ایران» طی سال‌های اخیر کاملاً غیر قانونی است. اصل ۲۰ قانون اساسی صراحتاً دولت را موظف به تمهید زمینه‌های آموزش عمومی رایگان برای آحاد مردم کرده است. به نظر می‌رسد در سال‌های اخیر از این اصل صریح قانون اساسی انحراف حاصل شده است، هر چند این گونه نیست که آموزش عمومی تماماً کالایی شده باشد. اگر یک طیف فرضی را در نظر بگیریم که آموزش عمومی در یک سر آن کاملاً ناکالا و در سر دیگر آن کاملاً کالا باشد، یعنی اگر طیفی فرضی را در نظر بگیریم که در یک سر آن دولت موظف است آموزش عمومی را صرفنظر از توانایی مالی افراد در اختیارشان قرار دهد و در سر دیگر آن نیز آموزش عمومی را فقط به کسانی ارائه دهد که توانایی مالی خریداری‌اش را دارند، می‌بینیم که مادر ایران نه در این سر طیف قرار داریم و نه در آن سر طیف. مادر در سال‌های اخیر از آن سر طیف که آموزش عمومی کاملاً ناکالا است، دور تر شده‌ایم و به سر دیگر طیف که آموزش عمومی مطلقاً کالا است گرچه نرسیده‌ایم اما نزدیک تر شده‌ایم. این امر در مورد سایر سپهرهای حیات اجتماعی شامل بهداشت، مسکن، سلامت، درمان، تربیت بدنی، آموزش عالی و امثالهم نیز رخ داده است. کالایی سازی این قلمروهای اجتماعی طی سال‌های پس از جنگ ۸ ساله زیر سایه سیاست‌هایی به وقوع پیوسته است که به خطا «آزادسازی اقتصادی» یا «تعدیل اقتصادی» خوانده می‌شوند؛ اما من معتقدم عنوان شایسته‌شان عبارت است از «پروژه کالایی سازی حیات اجتماعی».

۲ بر سه نکته پافشاری می‌کنم که خصوصاً در این اواخر به نظر می‌رسد غالباً یک‌سویه‌نگری‌هایی در زمینه‌هایی که اشاره خواهم کرد، میان افکار عمومی شیوع یافته است. نخستین نکته این است که همه چیز را فقط در چارچوب تحلیل‌های ساختاری توضیح ندهیم، شناخت ساختارها بسیار مهم است. اگر ساختارها را بسیار خوب بشناسیم و سپس دانش حاصله‌مان را نیز بسیار جدی بگیریم، چه‌سالم‌حظه مظهر شدن‌مان در برابر ساختارها نیز هم‌زمان فرار بسد. در کنار شناخت ساختارها باید «عملیت‌ها» و «ایجنسی‌ها» را نیز بشناسیم. ما باید ضمن شناخت ساختار به عملیت‌های تقویت‌کننده یا تضعیف‌کننده ساختارها نیز وقوف بیایم؛ این که ساختار چنین و چنان است نباید به معنای رفع مسئولیت ما برای آن قوه به فعل رساندن عملیت‌های خردمان به قصد تغییر ساختارها باشد و نه به معنای غفلت‌ما از نقش نیروها و عناصر مشخص در استقرار و استمرار این ساختارها. ساختارها همیشه وجود داشته و همیشه نیز بسیار قوی بوده‌اند، با این حال، تاریخ گواهی می‌دهد که پدران و مادران مادر نسل‌های گذشته در این جغرافیا و سایر جغرافیاهای توانسته‌اند با تکیه بر عملیت‌ها و نقش آفرینی‌های خودشان بر ساختارها فائق بیایند و به‌توره دگرگونی‌های اجتماعی بدهند. دومین نکته این است که در تبیین وضع نامطلوب موجود نباید انگشت اتهام را فقط و فقط به سمت ایندولوژی نئولیبرال نشانه رفت. وقتی بحث کالایی سازی آموزش عمومی یا آموزش عالی با سلامت و سایر سپهرهای اجتماعی به میان می‌آید، همه نگاه‌ها به آنچه سنتا در چند دهه اخیر ذیل عنوان نئولیبرالیسم می‌شناسیم، معطوف می‌شود. بی‌تردید این ایندولوژی تجربدی که ذیل عنوان نئولیبرالیسم می‌شناسیم در تعمیم کالایی سازی حیات اجتماعی مان بسیار نقش داشته است. مثلاً اگر از کار کوهان نام می‌گیریم چنین نیست که همه چیز فقط به نقش آفرینی ایندولوژی نئولیبرال بازگردد، عوامل تأثیرگذار بسیار پر قدرت دیگری نیز در کنار نئولیبرالیسم نقش داشته‌اند. سومین نکته نیز این است که گرچه دوره دولت‌های نهم و دهم به حیات ایرانی حقیقتاً آسیب‌های فراوانی وارد آورد، اما همه مشکلات کنونی مافقط و فقط به عملکرد دولت‌های نهم و دهم بر نمی‌گردد، بخش عمده‌ای از جهت گیری‌های این دوران در دستور کار قرار دارند، دقیقاً به معنای تقویت و مشروعیتی بود که در کل‌های پیش از ظهور دولت نهم در چارچوب دولت‌های قبلی تعریف شده بود، هر چند همان قواعد بازی را دولت‌های نهم و دهم در متن حکمرانی ضعیف‌تر و فساد شدیدتر به اجرا گذاشتند؛ مثلاً اگر امروز از ورشکستگی فکری دانشگاه‌های علوم اجتماعی و سیاسی و اقتصادی صحبت می‌کنیم، قواعد بازی و دینامیسم‌های آن تدریجاً از قبل شکل گرفته و نه به تمامی با دولت‌های نهم و دهم شروع شده و نه با پایان آن دوره ۸ ساله به پایان رسیده است.

۳ به پرسش اصلی برگردیم، کدام نیروها پشت پروژه کالایی سازی سپهرهای گوناگون حیات اجتماعی از جمله آموزش عمومی بوده‌اند؟ اهمیت استراتژیک پاسخ به این پرسش در آن است که وقتی بخواهیم در مقابل این پروژه با سیستمی بایستیم؛ در کدام گلوگاه‌ها متمرکز شویم.

در سطح تحلیل تجربدی می‌توانم مدعی شوم ۲ نیروی عمیقاً تأثیرگذار طی همه سال‌های پس از جنگ در قالب نوعی ائتلاف نامیوم با یکدیگر برای کالایی سازی سپهرهای گوناگون حیات اجتماعی ایرانیان نقش آفرینی کرده‌اند و مسئول انحراف از اصول صریح اقتصادی قانون اساسی بوده‌اند. اما تا جایی که به آموزش عمومی بر می‌گردد، دولت یازدهم، صادقانه‌تر از همه دولت‌های دیگر به انحراف خود از قانون اساسی اعتراف می‌کند.

نیروی نخست را همه می‌شناسیم، اشاره‌ام به ایندولوژی نئولیبرال است، به عبارت دیگر، ما همواره دیده‌ایم نئولیبرال‌ها، این قدر که به خدمات اجتماعی دولت بر می‌گردد، در تمام سال‌های پس از جنگ فقط آن نوع سازمان‌دهی اجتماعی و اقتصادی را امودی به توسعه و رشد اقتصادی دانسته‌اند که دولت در آن نقش کوچکتری داشته باشد؛ از نگاه آنان دولت کوچکتر مساوی است با عملکرد اقتصادی بهتر. البته نباید فراموش کنیم که همین نئولیبرال‌ها که خواهان کوچک‌سازی دولت بوده‌اند، همواره از گسترش وظایف حاکمیتی دولت‌ها که عمدتاً معطوف به گسترش انباشت سرمایه است، دفاع می‌کرده‌اند. نئولیبرال‌ها همواره همه انرژی خود را بر کاستن از نقش دولت در ارائه خدمات اجتماعی متمرکز کرده بودند؛ آموزش عمومی و آموزش عالی فقط یکی از این نوع خدمات اجتماعی است. در عین حال، روی دیگر سکه کوچک‌سازی دولت به ما واقعیتی دیگری را نیز نشان می‌دهد؛ از باب نمونه، فرض کنیم وقتی دولت از آموزش عمومی و آموزش عالی و بیمارستان‌ها و مراکز توان‌بخشی و این قبیل خدمات اجتماعی که طبق قانون اساسی باید ملگ طلق دولت باشد، عقب‌نشینی می‌کند، لازم بعدی برای انجام وظایف اکنون بر زمین مانده دولت عبارت است از بخش خصوصی. به زبان ساده‌تر روی دیگر سکه عقب‌نشینی دولت از اجرای وظایف اقتصادی‌اش در زمینه‌ارابه خدمات اجتماعی عبارت است از ساختن فرصت‌های سودآور برای بخش خصوصی جهت ارائه همین خدمات اجتماعی مثلاً در قالب مدارس غیرانتفاعی، دانشگاه‌های خصوصی، بیمارستان‌ها و کلینیک‌های خصوصی و... ایندولوژی نئولیبرال و پایگاه اجتماعی‌اش هم‌زمان با کوچک‌سازی دولت همواره در فکر تأسیس واحد کسب و کار جدیدی برای اجرای وظایف اجتماعی بر زمین مانده دولت در قلمروهایی چون آموزش، بهداشت و سلامت، مسکن و... بوده‌است.

نیروی دوم در واقع تبلور خصلت خاصی در ساختار سیاسی ما طی تمام سال‌های گذشته است که غالباً در نظر اکثر خصم ایندولوژی نئولیبرال جلوه کرده‌ا. ما در عمل همواره دست در دست ایندولوژی نئولیبرال داشته است، اشاره‌ام مشخصاً به ایندولوژی محافظه کاری است، غالباً گفته می‌شود که محافظه کاران کسانی‌اند که از وضع موجود دفاع می‌کنند. گمان نمی‌کنم این تعریف چندان صحیح باشد، اگر وضع موجود همانا وضع کنونی ما باشد، حقیقتاً باید گفت همه (البته به درجات گوناگون) خواهان تغییر آن هستند، هر چند در جهت‌های گوناگون. امروز هیچ کس از وضع موجود دفاع نمی‌کند، حتی محافظه کاران.

نیروهای نئولیبرال و نیروهای محافظه کار در ظاهر انگار ۲ نفرت متقابلند، اما در عمل این ۲ نفرت متقابل همواره هم‌غوش‌های همیشگی یکدیگر بوده‌اند. نئولیبرال‌ها عقب‌نشینی اقتصادی دولت را توصیه می‌کرده‌اند، محافظه کارها پیشروی سیاسی دولت را به اجرا می‌گذاشتند. راه‌حل برای اکثریت جمعیت که در بازنده ائتلاف میان نیروهای نئولیبرال و نیروهای محافظه کار بوده‌اند، چیست؟ مهندسی معکوس در آنچه به وقوع پیوسته است؛ پیشروی اقتصادی دولت در زمینه‌ارابه خدمات اجتماعی که قانون اساسی به دولت محول کرده است و عقب‌نشینی سیاسی در زمینه تریق سلیقه و اراده اقلیت حکومت‌کنندگان به اکثریت حکومت‌شوندگان. به زبانی دیگر، راه‌حل عبارت است از بازگشت به اصول اقتصادی قانون اساسی و نیز رجعت به آرمان‌های انقلاب ۵۷.

